



۲۰۱۵-۱۱-۲۶

غ. حضرت

شش جدی عامل شش هزار فتنه

روسیه یک کشور پهناور میباشد که در شمال قاره آسیا و اروپا قرار دارد و ملتش اصولاً یک ملت اروپائی محسوب میشود. این کشور مثل سایر کشور های اروپائی از خود تاریخ و فرهنگ بخصوص دارد. سرزمین روسیه در زیر زمین دارای منابع غنی طبیعی و مردمش نیز مثل نژاد اروپائی از ذکاوت و هوش سرشار برخوردار میباشند.

براه افتادن کاروان انقلاب صنعتی، اینها نیز بدنبال این کاروان براه افتاده و مثل سایر اروپائی ها در فکر بسط و نفوذ بیشتر و کشور گشائی بخصوص به سمت جنوب، دست به اقدامات موزیانه و امپراطورانه زد، زور و تزویر و اندیشه و تدبیر! را سر لوحه کار استعماری خود قرار داد که این همه کارنامه هایش در تاریخ ثبت میباشد.

به نظر میرسد که اروپائی های زرنکتر از روس ها یعنی انگلیسی ها، با توجه به وسعت جغرافیائی و امکانات انسانی روسها، از نفوذ آینده روسها در مناطق مختلف و حساس اروپا و آسیا سخت به هراس افتاده و بخاطر ایجاد موانع پیشرفت همه جانبه روسها، دست بکار شده و تدابیر بسیار عمیق و ستراتیژیک را طرح ریزی نمودند.

غربی ها با عرص نهال مارکسیزم و سرپرستی آن تا لحظه ثمر دادن آن (انقلاب اکتوبر)، بخود تسکین و القا کردند که از سرعت پیشرفت روسها (حد اقل علمی و تکنولوژیک) تا اندازه زیاد کاسته شده، ولی در عوض روسها در نتیجه انقلاب مجهز به یک ایدیولوژی خطر ناکتر (حد اقل برای منافع غرب و اروپا) گردیدند.

البته مهار یک روسیه کمونستی و حتی هیکل بزرگترش (شوروی) برای غرب سهلتر و آسانتر بود (چنانچه دیدیم) تا یک روسیه آزاد و دیموکراتیک و دنباله رو اهداف علمی و اقتصادی و فرهنگی و صنعتی. بهر حال روسیه انقلابی با زبان چربی که در کام خود تعبیه کرده بود و قهر انقلابی! ای که در سیئه خود پرورانده بود، ملت های مستقل پیرامون خودش را یکی بعد دیگری بلعید و از روسیه روسی یک شوروی صوری ساخت که بالاخره در همسایگی دیوار به دیوار ما قرار گرفت.

رهبران جدید روسیه با کشور همسایه جنوبی خود (افغانستان) باب تازه از مناسبات تازه را شروع نمود، از لحظه ای که ما و روسیه با هم همسایه شدیم، اهمیت به اصطلاح ژئوپولیتیک ما نزد بازیگران بزرگ دنیا رونق گرفت، به نظر میرسد که مردم ما به علت دور ماندن از دانش عمومی، از درک اهمیت بسزای خود محروم بودند، چه بسا همین امروز نیز به سختی اعتراف می کنیم که ما قربانی اهمیت و موقعیت حساس خود شده ایم.

این پروسه بدور از اذهان ما ادامه داشت، شرق در برابر غرب و غرب در برابر شرق (شوروی) مصروفِ کندن و ایجادِ مواضعِ بزرگِ فکری و ایدئولوژیک و اقتصادی و نظامی و سیاسی و فرهنگی و بودند. مسکو در دورترین نقاط برای خود دوستانِ فکری و سمپاتیک بدست آورد و غرب نیز بر تحکیم مواضع خود و دوستان دور و نزدیک خود مشغول بود، یگانه کشوری که از خاک و گرد و غبارِ ناشی از کندن مواضع در امان بود همانا کشور ما بود، اینکه چرا در بازار بُرده فروشان (یوسف ما) از ازدحام و گرمای خاصِ خبری نبود شاید بر میگرده به قرار داد و توافقِ نا نوشته و روباه گونه شرق و غرب.

بعد از خاتمه جنگ جهانی دوم، مردم دنیا تنفسِ آرام کشید و قدرت ها هم مشغول کار روزمره و آینده خود گشتند، احساس خطرِ شوروی از سوی غرب، به قوت خود باقی ماند، ولی شوروی با تکبر و لجابتِ مخصوص خودش نه اینکه در قبال غرب احساس خطر نمی کرد بلکه با ترسیمِ جنتِ موعود در اُمید شکار و صید افکار و عواطف و احساساتِ توده های فقیر سراسر جهان، برنامه ریزی های دقیق را طراحی نمود که بعضاً موفق و بعضاً نا موفق و خنثی گردید.

غرب در منطقه ما از ایران و ترکیه سدِ عظیم را در مقابل نفوذ شوروی ایجاد نمود و همچنین دست به ایجاد و ساختن سدِ جدید و مستحکم زد بنام کشور پاکستان، (عرض شود که بر اساس معادلات هندسه ذهنی، تصور اینکه در صورت عدم وجود پاکستان، شش جدی چه مسیر و سرنوشت را میداشت، ما را در وادی حیرت و سرگیچی سوق خواهد داد).

با توجه به پیشرفت همه جانبه غرب بخصوص امریکا و با توجه به طرح ریزی های ستراتیژیکی دقیق امریکائی ها، ساده لوحانه خواهد بود (حد اقل برای خودم) اگر پذیرفته شود که ایجاد دهه دیموکراسی یک تصمیم ملی و سلیقه و خواست شخصی حُکام ما بوده باشد بلکه به یقین میتوان گفت که دهه دیموکراسی محصول توافقِ ذهنی و همان روباه گونه شرق و غرب میباشد، (توافق روباه گونه عبارت از اینست که دو تا روباه در مورد یک شیء با شرایط واحد با هم توافق می کنند ولی منتظر می مانند تا نتیجه را به نفع خود رقم بزنند، البته ظاهر توافق اینگونه می باشد که پیروزی مؤقت برای هر کدام تضمین شده ولی روباه گری شان بعد از پیروزی یکی از طرفین شروع میشود).

البته این بحث کمی حساس می باشد اُمید وارم احساسات لطیف بعضی دوستان را جریحه دار نکرده باشم، البته مطمئن که در بررسی مسائل ملی، لحاظ احساسات دوستان در اولیت قرار ندارد.

در دهه دیموکراسی احزاب جدید به وجود آمدند و احزاب سابقه دار بازسازی و ترمیم گردیدند. هر حزب مواد فکری خویش را از خارج وارد نمود و آنده احزابیکه مهر داخلی و تولیدات داخلی داشتند نیز از نظر پشتیبانی اخلاقی و حتی اقتصادی با خارج وصلت داشتند، هر حزب برای خود سفره پهن گستراند و هواداران خود را به تناول خوراکِ چیده شده بر سفره، فرا خواند، هر باسواد و با احساس و با درد و مردم دوست و وطن دوست و طالب پیشرفت وطن خود با انگیزه اینکه این سفره یا آن سفره سرفه نافرار و دوامدار این مردم غریب و بینوا را التیام خواهد بخشید، در کنار این و آن سفره نشستند و شروع کردند به تناول یعنی مبارزه سیاسی.

در بین احزاب سیاسی یک حزب به نام حزب خلق (حزب دیموکراتیک خلق) بیشتر از همه خود نمائی نمود (اسب یا اسبِ احساسات بنده همواره با خشم نجیبانه اش فریاد میزند که حزب دیموکراتیک خلق در صورت عدم اعتراف به گناهانش، هر گز بخشیده نخواهد شد البته ارتکاب گناهان شان نه بخاطر مبارزه سیاسی و آرزوی بهبودی وضع مردم،

بلکه بخاطر شیوه عملکرد فکری و عملی خود شان این همه بربادی را به بار آورد، و نه در کُنج و کنار دنیا بودند
اجزایی که از نظر فکری و اقتصادی به مسکو وابسته بودند ولی تا این اندازه از مرام خود منحرف نبودند).
این حزب که هم از نظر جغرافیائی و هم از نظر فکری به حزب کمونیست شوروی نزدیک بود، با استفاده از شرائط
حاکم بر جامعه، توانست فعالیت دقیقتر و عمیقتر داشته باشد البته با برخورداری از پشتیبانی پنهان و آشکار مسکو توانست
هوادارن زیاد را بیابد.

در پهلوی این حزب، احزاب دیگری که ماهیت مذهبی داشتند نیز خود نمائی نمودند، یاد آوری این نکته ظریف خالی از
لطف و لطافت نخواهد بود که شاید درست باشد که این دو حزب (حزب خلق و حزب خلق، چپ افراطی و راست
افراطی) محصول یک پروسه مردمی و خود خوش بوده باشد ولی چشمان غرب با مشاهده این احزاب از شوق و ذوق،
برق زده شدند و ما هنوز در خواب بودیم که غرب در معادلات سرّی خود مأموریت این دو حزب متضاد را با خود
ترسیم کرده بود و در جای خودش از هر دو حزب کار گرفت.

بهر حال کاروان حوادث در حرکت بود، مبارزات سیاسی احزاب به اوج خود رسید، اعضای هر حزب کم و بیش به
ایدیولوژی حزب مربوطه خود مجهز گردید، نگاهای روباه ها به یکدیگر خیره شده بودند، هر قدرت پیش از اینکه دست
به شروع بازی بزند، از پلان خود و از پیروزی خود مطمئن بود، بنا به مصلحت و بنا به آمادگی شرایط ذهنی و معرفی
اصطلاحات سیاسی نوین، یک تحول زود گذر تاریخی نیز آزمایش گردید، که قربانی این تحول یک شخص وطن دوست
و شناخته شده در بین مردم بود. بالآخره روز موعود فرا رسید، در هفت ثور پنجاه و هفت یک بُمب قوی و مهیب خبری
منفجر گردید، صدای این بُمب گرچه در بین مردم منطقه باعث وحشت و اضطراب گردید ولی صدای این بُمب در
مراکز شرق و غرب به مثابه صدای آتش بازی سال نو، در گوش های کرملین نشینان و قصر سفید نشینان یک صدای
گوارا بود، جالب و دیدنی اینجاست که مسکو نشینان بر آبروی خم و اشنگتن نشینان به عنوان پیروزی خندیدند ولی خبر
نداشتند که خم کردن آبروی آنها از فرط خوشحالی بود نه خفگان.

حزب دیموکراتیک خلق که مدت طولانی به دو شاخه مختلف تقسیم شده بود، در آغوش یکدیگر پریدند و با چشمان ذوق
زده باهم جلو گادی انقلاب! را در دست گرفت، چند کیلومتر بیشتر فاصله طی نشده بود که به اثر بی تجربگی و
احساسات کاذب، هم هزاران انسان بیگانه و راهرو را زیر اسب و گادی خود خورد و خمیر کرد و هم دو تا گادی وان
به خاطر عدم سازگاری و توافق (که عدم مقبولیت شان بین خود از قدیم بوده) یک دیگر را نفی و عملاً از گادی پرت و
راهی پراگ نمود.

من بیسواد هر با سواد که به مزدور بودن و مأمور بودن امین به غرب، ایمان ندارد، چلنج بحث آزاد میدهم و وی را
به این حقیقت مؤمن خواهم ساخت که امین یک کمونیست مؤمن نبود بلکه یک مزدور بود که در حزب کمونیست لانه
گرفته بود البته سایر رهبران مزدور و مخلص مسکو بودند به شمول آخرین گاؤ چراناش.

بهر حال هفت ثور دچار تب سرد شدید و تنگی تنفس گردید، مسکو بخاطر نجات این طفلک شیطان و مخرب یک لحاف
بزرگ که ذریعه یکصد و پنجاه هزار مرد خرس صفت و مجهز به شاخ های آهنین، حمل می شد روی شانه های این
طفلک که از درماندگی و ترس پا های خود را دراز کرده بود، در شش جدی خاموشانه انداخت به خیال اینکه شش های

این طفلک را فعّالتر نمایند، باز هم انفجار یک بُمب مهیب و گوش خراش، البته صدای این این بُمب گوش های واشنگتن را بیشتر نوازش داد ولی گوش ها و حتی تمام بدنِ کرملین نشینان را کمی لرزاند، که البته این لرزش منجر به فلج و بلاخره منجر به پا دراز کشیدنِ شوروی گردید.

شوروی ها با این تجاوز احمقانه و ظالمانه خویش باعث ایجاد فتنه های بیشماری و درد و آلام نا تمام برای مردم مظلوم ما گردیدند، فتنه هایی که بیرون از سرحدات جغرافیائی و روحی و فرهنگی و حتی مذهبی ما، در کارخانه جات ستراتیژیکی دیگران تولید و بسته بندی شده بودند، بعد از شش جدی به همراهی فتنه های تولیدی مسکو یکجا به جان و مال و عزت و آبرو و فرهنگ و تاریخ ما نا جوانمردانه حواله گردید، که تداوم این زخم پیهم وارد شده بر پیکر معصوم مردم ما از حد تحمل گذشت.

شش جدی و پی آمد آن به حدی برای ما و مسکو و جهان شر آفرین بود که بزرگی تاریخ و فرهنگ و احساسات ملی و انسجام ملی و حتی اصالت تمامیت ارضی ما را با خطر کوچک شدن مواجه ساخته و همچنان بزرگی ایدیولوژیک و حتی جغرافیائی شوروی را با واقعیت کوچک شدن مواجه ساخت و جهان بخصوص جهان تشنه نفت را با احساس عطش بیشتر مواجه ساخته و منطقه را با مشکلات بی شماری که مدتِ امید رفع آن معلوم نیست، مواجه ساخته.

امیدواریم قدرت های بزرگ همین امروز این حقیقت تلخ را قبول کنند که آه و ناله مظلومان روزی برای هر توطئه گر و دزد انرژی و احساسات، شش جدی های بیشماری بوجود خواهند آورد و مثل نام شوروی در موزیم افکار و تاریخ سپرده خواهد شد. و امیدواریم که به مردم شریف ما این فرصت فراهم گردد که در مقابل شش جدی های کوچکتر که همانا فلاکت فرهنگی و اقتصادی و امثالهم (که تماماً تحمیلی و وارداتی میباشند) با هوشیاری و درایت برخورد و در برابر این همه ناملایمتی که دین و دنیای شان را تهدید می کند، مؤفق و سربلند بیرون آیند.

پایان این داستان غم انگیز